

معمای پلیسی

گره کور

[ محمد فخرآباد ]

هو گرگ و میش بود که تلفن کشیک قتل به صدا درآمد. سنوان تکاهی به ساعتش انداخت و گوشی تلفن را برداشت. افسر کلانتری ۲۶ از کشف جسد زن جوانی در پارک لیوران خبر داد. سنوان سریع خود را به ماشین رساند. خیابان های شهر شلوغ بود، باید خود را از جنوب به شمال شرق شهر می رساند. پس از ساعتی به محل جنایت رسید. نمی دانست از کدام ورودی پارک وارد شود. با مأمور کلانتری تماس گرفت و آدرس به آدرس محل کشف جسد را پرسید. افسر کلانتری از سنوان خواست مقابل در شرقی منظر بماند تا مأموری را به دنبالش بفرستد. قاسمی کنار جاده منتهی به داخل جنگل خودرو را پارک کرد. و منظر سرباز ماند. جنگل تاریک بود و نور چراغ ها فقط مسیر حرکت خودرها را روشن کرده بود. بعد از چند دقیقه سربازی با عجله خود را به سنوان رساند. پس از طی حدود یک کیلومتر سرباز از سنوان خواست که به داخل جاده خاکی بپیچد. مسیر تاریک و ماریج بود و سنوان هم ناگزیر با نور بالا حرکت می کرد سمت چپ آنها درای قرار داشت که یک اشتباه کوچک به سقوط خودرو داخل دره می انجامید. چراغ های گردان خودروهای پلیس و ایولانس که کنار جاده پارک متوقف بودند پیدا کردن محل کشف جسد را راحت تر کرد. افسر کلانتری پس از مشاهده خودروی سنوان خود را به آنها رساند. بعد از یک کوهی مأمور کلانتری از روی برهه ای که در دست داشت گزارش اولیه ای را ارائه داد. دو فکتره اش را در دره در نکات مهم را مانند همسر او که در دستش خفته شده است. اما تاکی که او را کشته است. افسر کلانتری پس از بررسی با سنوان تقریبی ۵۳ سال است که با همسرش سروی رود گردش خفته شده است. اما تاکی از ضربات و پیچیدگی کاره هم روی بدن وجود دارد. شواهد هم منطبق است. دهد قتل در محل دیگری رخ داده و جسد سبیس به این محل منتقل شده. هر چی دم در محل مشاهده نشده است.

جسد - را چه کسی پیدا کرده؟  
حدود ساعت ۶ عصر مرد ناشناسی در تماس با پلیس ۱۱۰ موضوع و اعلام کرده بود. پس از این تماس گروهی با مأموران برای بررسی گزارش به اینجا آمدند و موفق به کشف جسد شدند. سنوان پس از شنیدن گزارش به طرف جسد حرکت. زمین به دلیل بارش باران چند سانت جمل نمناک بود. جسد به صورت طاق باز زیر درخت کاشی افتاده بود. متعلق لباس خانه به تن داشت که همین موضوع ناشناس می داد او در خانه به قتل رسیده است. سرگی احمدی افسر اداره تشخیص هویت پس از بررسی جسد به سنوان مأمور کلانتری آمد و گفت: متعلق با قاتل در گیر شده و چند متر موی سیاه رنگ نیز پسر ناخن هایش پیدا شده است. لباس های زن جوان هم نمناک است. به احتمال قوی جسد قبل از باران به این محل منتقل شده است. پس از ساعت ها بررسی و بازرسی دقیق محل کشف جسد هیچ سرخشی پیدا نشد. مایل موقع بازرسی جنایی نیز از افسر کلانتری خواست پس از تنظیم گزارش های لازم فردا پرهنه را برای تحقیقات جنایی و کشف علت مرگ و شناسایی هویت به پزشکی قانونی منتقل شد. زمین صعب بود و سنوان به خانه رسید. یک ساعت به اتاق خواب رفت و میسب و کج کامی بخار در محل کارش حاضر شد. وقتی به اداره اداره پرهنه تفریح زن جوان روز میز بود. گزارش کلانتری را بررسی کرد. گفت: نکاتی که شب گذشته موفق به یادداشت آنها نشده بود. در ادین مفرجه اش نوشت. برهه ای از کتونی میزش برداشت و در نامه ای از اداره مقبولین پلیس آگاهی خواست پرهنه های قضائی زنان جوان در زندان روز گذشته را بررسی کنند. شاید به این طریق هویت متعلق سنوان پیدا شود. نامه را به پایان رسانده بود که سنوان حمیدی از والدین ۱۶ رزنگ زد گفت: آن مردی به اداره ما مراجعه کرده و ادعا می کند خواهرش ۳ خواهرش نیز شناسایی شده است. مشخصات زن جوان شباهت زیادی به جسدی که کشف شده است دارد.

از کجا متوجه قتل میشدی؟  
امروز با یک گفتگوی تخصصی خود مرورش صحبت کردم. مشخصه جنایی این لطف می کند شاکلی را بفهرستی پیش من. حتی - ممان همین آن.

دقایقی بعد پسر جوانی هراسان و مضطرب وارد اتاق شد و

یک پرهنه

وسوسه قدرت

[ سرهنک عبدالله قاسمی ]



دور از چشم مادر به آهستگی از پله ها پایین آمد و بی آن که جلب توجه کند، به سرعت از در بیرون رفت. هنوز چند قدمی دور نشده بود که صدای مادر - را از پشت سر شنید.  
- جوان کجا می روی؟  
پسر جوان نیم نگاهی از پشت سر به مادر انداخت که مدام او را نصیحت می و سرزنش می کرد بعد هم به سرعت قدم هایش افزود. سر کوچک که رسید ابراهیم را و سعید را دید که بی صبرانه انتظارش را می کشیدند. ابراهیم با دیدن جوان گفت: پسر بس که اینجا علف شدیم غلغ غلغ زایمون سبیز شد. با ما این مادر تو سر شوهر را در آورده و نمی خواد قبول کنه تو ۱۶ سالت. امه های مثل تو واسه خودتون کسی شدن. همین یار پسر محترم خانم با این سن ۱۶ ساله است اما چیگر شیر داره، چند روز پیش خودم دیدم ۲ نفر از تاکار کرد. سعید هم دنبال حرف رفتنش را گرفت و گفت: راست می گی. ماما. حرفت می خواد تو رو لای دستمال کاغذی نگه داره که خدایا بکرده به موقع کنیف نشی. جواد که از متلک های دوستانت کمی عصبانی شده بود، گفت: بی خیال بابا کی به حرف مادرش گوش می ده. من واسه خودم یک با مرد شدم. همان موقع می شد. پسر جانو بی جینش بیرون آورد و پرسید: بچه ها چاقو قوت باحالا؟ چشمان جواد برقی زد و گفت: چون تو رو دست نداد. خودم چند روز پیش مولوی تو بسواط چاقو فروشه همین رو دیدم. می گفت ما از بیغ می نه نه...

ساعتی بعد هم هر ۳ یاری خرید چاقوی دیگری خود را به بیست همد خریدن فرستادند. سعید قیمت چاقوها را پرسید. مرد فرورنده به سعید

شد. خانه نسبتاً بزرگی بود که تمام وسایلی با سلیقه در آن چیده شده بود. اما وقتی وارد اتاق خواب شدند، با صحنه ای هولناک روبرو شدند. اتاق کاملاً به هم ریخته بود. لکه های خون روی تخت خونمانی می کرد. سنوان بلافاصله گروه بررسی صحنه جرم را به محل فراخواند. مقابل خانه یک مغازه فرش فروشی بود که صاحب آن یونی مدل جلدی در نشسته بود و به رفت و آمدهای خانه مهسا آرا کتیجاوی نگاه می کرد.

سنوان به سوی مرد سالمندر رفت. او به احتمال قوی باید افرادی که به این خانه رفت و آمد داشتند، دیده شده. مرد فرش فروشی متوجه شد فردی که مقابلش ایستاده، کارگاه ویژه قتل است. او را به داخل مغازه دعوت کرد. سنوان از او پرسید: بین پدرجان، مستاجر این خانه به قتل رسیده است...

سنوان که فکر نمی کرد او اسم زن جوان را بداند، با تعجب گفت: آره. در خانه اش به قتل رسیده، اما جسد در محل دیگری پیدا شده است. شما در این چند روز رفت و آمد مشکوکی به خانه او ندیده اید؟ مرد درحالی که با عصبانیت بازی می کرد و از شنیدن این خبر شدت ناراحت شده بود، پاسخ داد: مهسا خانوم خیلی از مهرمانی بود. بعضی روزها که در خانه بود، برای من ناهار می ورد. من تنها زندگی می کنم. او خیلی کم حرف بود و همیشه سعی می کرد بخندد... قاسمی حرف پدر خود را قطع کرد و از او خواست به سوالاتی که پرسیده بود، جواب دهد. به غیر از برادر مهسا خانوم که بعضی روزها او را به خانه می رساند، از یک هفته قبل پسر جوانی را می دیدم که به خانه او آمد. او را نمی شناختم. اما هر وقت می آمد، گل یا شیرینی در دست داشت. البته ۲ روز قبل هم مردی به در خانه اش آمد که تا حالا او را ندیده بودم. مرد قوی کلب سری سالی وریش روبروشی هر چه در دست خاوم در را باز نکرد. اظهارات مرد فرش فروشی رسیدگی به پرونده در وارد مرحله تازه ای کرد. مشکل سنوان شناسایی سوخت ۲ مرد جوان بود که احتمال داشت هر کدام از آنها عامل جنایت باشند. موضوع را با امین در میان گذاشت اما او ادعا کرد آنها را نمی شناسد. تلفن همراه مهسا در خانه پیدا شد. وقتی آن را روشن کرد چند پیام کوتاه دریافت کرد. پیام ها از سوی فردی بود که او خودش بودن تلفن نگارن شده بود. کارگاه ها با شماره که با حرف A ثبت شده بود تماس گرفت. پسر جوانی از او خواست خط پیام داد سنوان خودش را معرفی کرد و از پسر جوان خواست تا ساعت یک با هم در پارک تفریح با هم بیاید.

سنوان در خانه دیگری به حار بریز می پرهنه بود که پسر جوان نزد او آمد ظاهری آراسته خودش را تا ناصح معرفی کرد اما سنوان او را به جای نیاورد.  
سنوان سنوان شما با تلفن همراهم تماس گرفتید و خواستید به اینجا بیایم.  
- آره و بشکشد فریبمید.  
- مرسی سنوان برای آتمه؟  
- شما در یک پرهنه قتل متعلق هستنید که باید به چند سؤال

باش معمای پلیسی

توطئه همسر

۱- تریا دست راست بوده است، در صورتی که پشت مقول رونه روی موتوسیکلت باشد، گلوله باید به سمت راست سر ناصر اصابت می کرد. در حالی که گلوله به سمت چپ جمجمه شلیک شده است.  
۲- در صورتی که تریا به سوی مقول شلیک می کرد، به دلیل فاصله او مرد بی باستی ۷ گلوله شلیک شده از اسلحه تریا به مرد اصابت می کرد. در حالی که ناصر فقط یک گلوله خورده است.

۳- با توجه به این که گلوله در جمجمه ناصر باقی مانده است. این فرضیه را پیش می آرد که گلوله از راه دور به ناصر شلیک شده و اگر غیر از این باشد گلوله می باستی جمجمه مرد را متلاشی می کرد.

نام شرکت کنندگان در مسابقه پلیسی خرسوهاي از تهران، حمید کاسویسی اصل از کرخ، حسن احمدی از مازندران، فاطمه کبری پور از خمام، اکرم راضی از قزوین، پری الهی از آندمشک، ابرخ نورانی از تهران، عبدالقادر امامیه از چابوس، سیمه مبارکی از دزفول، بنفشه هنگانی از تهران، اکرم افشاری از تهران، رامین تریا که از ارومیه، نفیسه طاهر از ساسانه، ناصر کریماسی فر از بابل، تقی مختاری از شهرری، ابراهیم ایمانخواه از رامسر، علیرضا جنایی از تهران، بهزاد سیاسی از تهران، امیران احمدی از تهران، رضا عرب کیش از بندر انزلی، اسامه بوسینی کوهچی از بندر انزلی، اکبر عرب کیش از بندر انزلی، حسن ینشاهی از بندر انزلی، ناصر - اس از بابل، سکنیه شهسواری کودری از کرمان، بیژن میاندراهی از رودسر، لیلان فخار نژاد از ماهان (کرمان)، منوچهر علیپور از اسلامشهر، سوسنیایی از آبادان، احمد نجاتی از چابوس، امیبه ترک گل گستان، موسی عیال از نجف، حمید علی از مهرمز شیراز، ناصر دزبان، حلیمه کزاده از کرخ، محسن احمدی از قزوین، سعید نیکنکشت از تهران، پژمان خرسوس از رشت، بیسمایی عسکری از خراسان، معصومه زارعی از نشتادون (تکاب)، امیر داودی از تهران، رعنا ادریس آبادی از قزوین، احترام ملک پور از خراسان، سید تقی مدی از کارشاه، حمید عابدین از تهران، زهرا غمغانی از شهرری، حمید پور یوسف از کرمان، داود شوشتری از سمنان، محمود شمشایی از مازندران، پورحسوز از دامغان، شاهرخ سحران از شهرکرد، محمدشاه میر عین عارفی از تهران، سرواز شاعری از تهران، غلام طهری از لوشان، امید فیصل آبادی از مهرشهر (کرخ)، رضا استاد تهرانی از رشت، مهلا، رحمان آند از تهران، محمد شمشیری، سید بیرونی از تهران، داود محمدی از شهیدشهر جابری از سروزار، محمد عبوری و جواد عبادی از اردکان، فاطمه نگارنده از تهران، اکبر از آقان عزیز، کرخ، بهارک کزاده، اکبر از راهی از صومعه سرا، تویر امینی از رضوان شهر.

۴- در صورتی که تریا به سوی مقول شلیک می کرد، به دلیل فاصله او مرد بی باستی ۷ گلوله شلیک شده از اسلحه تریا به مرد اصابت می کرد. در حالی که ناصر فقط یک گلوله خورده است.

۵- با توجه به این که گلوله در جمجمه ناصر باقی مانده است. این فرضیه را پیش می آرد که گلوله از راه دور به ناصر شلیک شده و اگر غیر از این باشد گلوله می باستی جمجمه مرد را متلاشی می کرد.

۶- در صورتی که تریا به سوی مقول شلیک می کرد، به دلیل فاصله او مرد بی باستی ۷ گلوله شلیک شده از اسلحه تریا به مرد اصابت می کرد. در حالی که ناصر فقط یک گلوله خورده است.

۷- با توجه به این که گلوله در جمجمه ناصر باقی مانده است. این فرضیه را پیش می آرد که گلوله از راه دور به ناصر شلیک شده و اگر غیر از این باشد گلوله می باستی جمجمه مرد را متلاشی می کرد.

۸- در صورتی که تریا به سوی مقول شلیک می کرد، به دلیل فاصله او مرد بی باستی ۷ گلوله شلیک شده از اسلحه تریا به مرد اصابت می کرد. در حالی که ناصر فقط یک گلوله خورده است.

۹- در صورتی که تریا به سوی مقول شلیک می کرد، به دلیل فاصله او مرد بی باستی ۷ گلوله شلیک شده از اسلحه تریا به مرد اصابت می کرد. در حالی که ناصر فقط یک گلوله خورده است.

۱۰- در صورتی که تریا به سوی مقول شلیک می کرد، به دلیل فاصله او مرد بی باستی ۷ گلوله شلیک شده از اسلحه تریا به مرد اصابت می کرد. در حالی که ناصر فقط یک گلوله خورده است.

سعید و ابراهیم با مشاهده خونى که از سینه مرد جوان بیرون می زد به سرعت فرار کردند. جواد قدرت حرکت نداشت. مردم به سرعت او را دور کردند. پیرمرد باغبانی که در آن نزدیکی بود خود را به جمعیت رساند و آنها را تکان زد. وقتی دستش را به گردن مرد جوان گذاشت، سرش را تکان داد و با چشمانی اشکبار گفت: تموم کرده. دقایقی بعد از دور صدای آژیر خودروی پلیس که به محل قتل نزدیک می شد به گوش می رسید، جواد آشکارا می لرزید اما...

بود قوانین و مقررات جامع و بازدارنده دربارہ حمل سلاح سرد و به نوعی عادی شدن این موضوع که هر کسی بنا به دلایل مختلف برای خود چاقو یا انواع سلاح سرد حمل کند همواره به بروز حوادث ناگوارى می انجامد که جز ندامت و پشیمانی دیر هنگام ایاده ای در پی نخواهد داشت.



نظریه کارشناس

همه می دانند که امروز فروش و حمل چاقو، قلمه و انواع مختلف سلاح های خطرناک سرد بی هیچ ممنوعیتی در سطح جامعه صورت می گیرد. حال آن که ابزار قانونی محکمی هم برای مقابله با آن وجود ندارد. حمل چاقو از سوی افرادی که مشخص نیست به لحاظ روانی، تربیتی، آموزشی و غیره در چه جایگاهی قرار دارند، منجر به گسترش زمینه ارتکاب قتل، تهدید، زورگیری، کیف قاپی و بزهکاری های درصدد یالایی از حرم های اجتماعی مانند زورگیری، کیف قاپی و قتل با چاقو صورت می گیرد. حال آن که در صورت جلوگیری از تهیه، تولید، واردات، فروش، حمل و نگهداری چاقوهایی نامتعارف حاشیه امنیت جامعه گسترش یافته و نیرو و توان عمومی پلیس بر مهاجر جرائم دیگر متمرکز می شود.

\* رئیس اداره اجتماعی پلیس آگاهی کشور

باسخ دهید. ناصر که شوکه شده بود بریده بریده گفت: من... من... اشتباه می کنید... من آرام به مورچه هم نرسیده...

کارگاه تکاهی به صورت سر جوبان ادناخت و پس از مکث کوتاهی پرسید: معنادی؟  
- نه، یعنی آره. می کشم اما تفریحی  
- چی می کنی؟  
- شیشه.  
- شما مهسا را می شناسی؟  
- آره قرار بود باهم ازدواج کنیم.  
- قرار بود؟  
- بله با مهسا در محل کارش آشنا شدم و باهم دوست شدیم. اما تلفن روز قبل او متوجه اعتمادم شد و رابطه اش را قطع کرد. حتی نقش همراهش را هم خوشم کرد.

باسخ دهید. ناصر که شوکه شده بود بریده بریده گفت: من... من... اشتباه می کنید... من آرام به مورچه هم نرسیده...

کارگاه تکاهی به صورت سر جوبان ادناخت و پس از مکث کوتاهی پرسید: معنادی؟  
- نه، یعنی آره. می کشم اما تفریحی  
- چی می کنی؟  
- شیشه.  
- شما مهسا را می شناسی؟  
- آره قرار بود باهم ازدواج کنیم.  
- قرار بود؟  
- بله با مهسا در محل کارش آشنا شدم و باهم دوست شدیم. اما تلفن روز قبل او متوجه اعتمادم شد و رابطه اش را قطع کرد. حتی نقش همراهش را هم خوشم کرد.

باسخ دهید. ناصر که شوکه شده بود بریده بریده گفت: من... من... اشتباه می کنید... من آرام به مورچه هم نرسیده...

کارگاه تکاهی به صورت سر جوبان ادناخت و پس از مکث کوتاهی پرسید: معنادی؟  
- نه، یعنی آره. می کشم اما تفریحی  
- چی می کنی؟  
- شیشه.  
- شما مهسا را می شناسی؟  
- آره قرار بود باهم ازدواج کنیم.  
- قرار بود؟  
- بله با مهسا در محل کارش آشنا شدم و باهم دوست شدیم. اما تلفن روز قبل او متوجه اعتمادم شد و رابطه اش را قطع کرد. حتی نقش همراهش را هم خوشم کرد.

باسخ دهید. ناصر که شوکه شده بود بریده بریده گفت: من... من... اشتباه می کنید... من آرام به مورچه هم نرسیده...

کارگاه تکاهی به صورت سر جوبان ادناخت و پس از مکث کوتاهی پرسید: معنادی؟  
- نه، یعنی آره. می کشم اما تفریحی  
- چی می کنی؟  
- شیشه.  
- شما مهسا را می شناسی؟  
- آره قرار بود باهم ازدواج کنیم.  
- قرار بود؟  
- بله با مهسا در محل کارش آشنا شدم و باهم دوست شدیم. اما تلفن روز قبل او متوجه اعتمادم شد و رابطه اش را قطع کرد. حتی نقش همراهش را هم خوشم کرد.

باسخ دهید. ناصر که شوکه شده بود بریده بریده گفت: من... من... اشتباه می کنید... من آرام به مورچه هم نرسیده...

کارگاه تکاهی به صورت سر جوبان ادناخت و پس از مکث کوتاهی پرسید: معنادی؟  
- نه، یعنی آره. می کشم اما تفریحی  
- چی می کنی؟  
- شیشه.  
- شما مهسا را می شناسی؟  
- آره قرار بود باهم ازدواج کنیم.  
- قرار بود؟  
- بله با مهسا در محل کارش آشنا شدم و باهم دوست شدیم. اما تلفن روز قبل او متوجه اعتمادم شد و رابطه اش را قطع کرد. حتی نقش همراهش را هم خوشم کرد.

باسخ دهید. ناصر که شوکه شده بود بریده بریده گفت: من... من... اشتباه می کنید... من آرام به مورچه هم نرسیده...

کارگاه تکاهی به صورت سر جوبان ادناخت و پس از مکث کوتاهی پرسید: معنادی؟  
- نه، یعنی آره. می کشم اما تفریحی  
- چی می کنی؟  
- شیشه.  
- شما مهسا را می شناسی؟  
- آره قرار بود باهم ازدواج کنیم.  
- قرار بود؟  
- بله با مهسا در محل کارش آشنا شدم و باهم دوست شدیم. اما تلفن روز قبل او متوجه اعتمادم شد و رابطه اش را قطع کرد. حتی نقش همراهش را هم خوشم کرد.

باسخ دهید. ناصر که شوکه شده بود بریده بریده گفت: من... من... اشتباه می کنید... من آرام به مورچه هم نرسیده...